

درسوگ استاد فقید علی اکبر کاوه

دریغا از مرگ آن سالدیده استاد خوشنویس!

همان استاد وارسته ای که در اولین کلام تعلیم خط، از شاگرد می پرسد: «— می خواهی از راه خط نان بخوری؟ کاسی کنی؟ یا اینکه طالب و شیفته ای؟» و جواب می شنود که: «کارمند دارائی هستم، نانم را دولت می دهد، می خواهم با خط زندگی کنم.»

وراستی را که چه زندگی عاشقانه و مخلصانه ای استاد علی اکبر کاوه با خوشنویسی و در راه تعالی خط و خوشنویسی کرد؛ تعلیم و تربیت بسیار شاگردان، کتابت بسیار مرقعات و کتاب ها و از همه والاتر و بالاتر، آبرو بخشیدن به اعتبار هر چه فزون تر و برتر شیوه نستعلیق، به عنوان استادی ماهر و صاحب خط و کمال خوشنویسی.

با این همه، آنان که استاد را از نزدیک می شناختند و سعادت درک محضر و کلاش را داشتند، همگی براین قول صحه می گذارند که بالاتر از هنر خط استاد، فروتنی و تواضع و پرهیز از غرور و جاه طلبی وی بود. استاد با همه اعتبار و سهم ماندنی اش در کار خط، هرگز گرفتار وسوسه ادعا و غرور نشد؛ چندانکه این پرهیز را اصل هنرمند بودن و زیستن می دانست: «— من، به همه شاگردانم، به همه طالبان هنر، در کسوت یک هنرمند پیر توصیه می کنم هیچوقت گرفتار جاه طلبی و غرور نشوند. فروتن باشند.» با عرض تسلیت فراوان در گذشت استاد علی اکبر کاوه به جامعه هنری ایران و خاندان محترم کاوه، یاد همیشه مبارک و ماندنی پیر هنر خط ایران را گرامی می داریم.

یاد وقت دیدار شادروان استاد علی اکبر کاوه همیشه بخیر و گرامی باد؛ آن زمان که برای انجام گفتگویی، جهت درج در یازدهمین شماره فصلنامه هنر به دیدارش شتافتیم. و استاد چه با حوصله و صبر، ساعت ها درباره خط و خوشنویسی و ماجرای زندگی اش سخن گفت؛ همان گفتگویی که بنابه اعتقاد بسیاری از یاران و نزدیکان استاد، مفصل ترین شرح حال و بیان دیدگاههای استاد، هم درباره خود وی و هم اعتقاداتش در زمینه خط و خوشنویسی به حساب می آید.

استاد در این دیدار، در کسوت یک معلم پیر و سالدیده و باتجربه، با چنان معرفت و فروتنی هنرمندانه ای لب به گفتار گشود که از پس یک قرن عاشقی و تجربه هنر خوشنویسی، حتی ابایی نداشت که بگوید:

— «من خودم هنوز در عرصه هنر خط، یک شاگرد هستم؛ یک شاگرد پیر صدساله.» این خضوع هنرمند بزرگواری بود که خط و مهم تر، معرفت هنر را در مکتب استاد گرانقدر و والای هنر خوشنویسی «عماد الکتاب» می آموزد؛



استبشارا انظره واليهما لهما نظر نظر

بها

انها ما دشا

استبشارا

انزلت سلطانا

انزلت

انزلت

انزلت

انزلت

به تیر
 تو آن مردی که در آن روز بود
 من آن جوانی که در آن روز بود
 که از زهر او خیمه را
 با آن که به بجز کس
 نماند که در آن روز
 او تیر که کله دور است
 من آن مردی که در آن روز
 در در میان آن جان
 مصیبت علی ای
 مهر پور ما در بار
 شمع علی که کاه
 به تیر